

تحولات ژئوپلیتیک و بحران کوزوو

دکتر بیژن رحمانی

دانشیار جغرافیا دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

در ژئوپلیتیک اواخر قرن بیستم بدون تردید باید به بحران بالکان و اوضاع آن اشاره نمود که فصل نوینی را در عرصه ژئوپلیتیک قومی و روابط بین اقلیت‌ها و حکومت‌های مرکزی با خود به همراه داشت. شرایط حاکم بر شرق اروپا که با نهضت همبستگی در لهستان در اواخر دهه هشتاد قرن گذشته شروع شد و با فروپاشی دیوار برلین و تحولات سیاسی که در ممالک این بخش از اروپا رخ داد، به اوج خود رسید، در یوگسلاوی سابق همچنان تاکنون که اوایل قرن بیست و یکم است کشانده شده است. دنباله مسایل بالکان که ما در واژه‌شناسی جغرافیای سیاسی از آن به عنوان «بالکانیزاسیون» یاد می‌کنیم به کوزوو^۱ مربوط می‌شود که در ابتدا نظیر دیگر مسایل یوگسلاوی سابق موضوعی داخلی بود و بعدها به یک معضل بحران‌زای بین‌المللی تبدیل شد. تا آنجا که برای اولین بار نقش ناتو را به عنوان یک ابزار نظامی فعال جنگی وارد عرصه نمود و بزرگ‌ترین عملیات جنگی این نیرو را بعد از جنگ جهانی دوم باعث گردید. کوزوو منطقه‌ای در جنوب یوگسلاوی با جمعیت متفاوت از مجموعه عمومی این کشور در حال حاضر که سال‌های اولیه قرن جدید را پشت سر می‌گذاریم، هنوز خودنمایی می‌کند و مبحثی نوین در مورد یک منطقه قومی با دولت‌های مرکزی در مباحث ژئوپلیتیک مطرح نموده است. بحران کوزوو از یک سو برای یوگسلاوی به عنوان یک مسأله داخلی مطرح است و از سوی دیگر دارای ابعاد برای تمام اروپاست. در واقع آنچه که باعث شده است اروپائیان در این منطقه دخالت مستقیم نمایند، همان بعد اروپایی بحران کوزوو است که گاه‌گاه آرام می‌گیرد و گاه دچار ناآرامی می‌شود. آرامش این محدوده قومی فقط در دوران حکومت تیتو مشاهده شد یعنی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۱ میلادی، ولی به دلیل زمینه‌های تاریخی، همواره یک نقطه بحرانی و نامطمئن سیاسی به نظر می‌رسد. هدف این مقاله بیان مسایل حاکم بر محدوده مورد نظر است و بیشتر زمینه معضل‌شناسی ناحیه‌ای دارد.

واژگان کلیدی: بحران کوزوو، بالکانیزاسیون، موزاییک قومی، تحولات ژئوپلیتیک

مقدمه

آنچه که ما امروزه به عنوان بالکانیزاسیون در عرصه سیاست می‌بینیم نشانگر این واقعیت است که امتیازات و ویژگی‌های فراوانی، بالکان را از سایر نقاطی که دچار تحول و خرد شدن واحدهای سیاسی شدند، مجزا می‌سازد. عمق تحولات و تأثیر آن بر مسایل قاره اروپا و خطرات بالقوه^۱ که جهان و بخصوص اروپا را نگران ساخته بود، بارزترین ویژگی‌های محدوده مورد نظر ماست و به عنوان یک منطقه نمونه از آن یاد می‌شود. اگر به گذشته نه چندان دور که به چند دهه می‌رسد برگردیم شبه جزیره بالکان، طولانی‌ترین بحران‌ها را در مجموعه کشورهای اروپایی به خود دیده است و با منازعه کوزوو به مسأله‌آفرینی خود ادامه می‌دهد. در واقع اروپا با مسایل بالکان خوی گرفته و بروز ناآرامی را برای آن امری عادی می‌داند.

زمینه‌های بروز بحران‌های متعدد و متوالی بالکان را می‌توان در بسیاری از موضوعات دانست. از اقتصاد گرفته تا بافت قومی پیچیده و نامتجانس آن و موقعیت جغرافیایی و ایدئولوژی مذهبی؛ به عبارتی دیگر می‌توان گفت همه زمینه‌ها در این شبه‌جزیره فراهم آمده تا گاه و بیگاه اروپا و جهان را شاهد بحران‌ها و اختلافات کم و بیش جدی نماید. اولین مهاجرت‌ها و اختلاط قومی بالکان در اواخر قرن ۶ و ۷ میلادی به وسیله اسلاوها صورت گرفت که از نواحی جنوبی‌تر بالکان یعنی شبه‌جزیره یونان و ایتالیا وارد بخش‌های شمالی بالکان شدند. در هنگام بحث از مهاجرت‌ها باید به این نکته اشاره کرد که همین پدیده یکی از ابتدایی‌ترین عوامل زمینه‌ساز درگیری‌های قومی و یک ویژگی خاص در بالکان شد و باعث مهاجرت‌های فراوان بعدی گردید. اسلاوها تقریباً در سرتاسر سرزمین‌های حاشیه خلیج آدریاتیک که امروزه آن را دریای آدریاتیک می‌شناسیم، استقرار یافته‌اند. این گروه از اسلاوها در واقع از مسایل مربوط به کشورهای اصلی خود یعنی یونان و حکومت بیزانس‌ها در سرزمین رم آن زمان به ستوه آمده بودند و در واقع به صورت اجباری راهی سرزمین‌های همسایه و از جمله حواشی کوهستان‌های صعب‌العبور دیناریک شدند که از سراسر سرزمین یوگسلاوی سابق عبور می‌نمود و مأمون نوینی برای تازه‌واردان محسوب می‌شد. از شرایط برخورد ساکنان قبلی با مهاجران اسلاو در این محدوده از بالکان اطلاعات درست و قابل ذکری در اختیار نیست ولی اسناد تاریخی نشان می‌دهند که ورود اسلاوها به سرزمین‌های نو

۱- می‌دانیم که بالکان شرایط ژئوپلیتیک خاصی دارد و بروز بحران می‌تواند در تمام اروپا نیز بحران‌ساز باشد. اروپائیان می‌دانند که جنگ جهانی اول از همین محدوده شروع شد و به همین دلیل از این محدوده به عنوان یک محدوده با توان بالا در بحران‌سازی یاد می‌شود.

همراه با درگیری و تضاد نبود و اوضاع نهایتاً در جهت اقامت و تثبیت تازه‌واردان مهیا بوده است. پراکندگی اسلاوها در طول زمان گستردگی بیشتری به خود گرفت و تا آنجا پیش رفت که قلمرویی از ناحیه تریست (در مرز ایتالیا و اسلوانی) به سوی شرق و تا سرزمین بلغارستان فعلی را دربرگرفت که همه این محدوده‌ها امروزه در درون بخشی از شبه جزیره بالکان قرار گرفته‌اند. البته باید به این نکته اشاره کرد که اسلاوها بعدها به سوی شمال اروپا و غرب روسیه پیش رفتند و سرزمین‌های وسیعی را با توجه به خلأ جمعیتی که در آن‌ها وجود داشت و مقاومت اندکی که از سوی ساکنان در مقابل ورودشان اعمال می‌شد، اشغال کردند و به عبارتی به گونه‌ای صلح‌آمیز سرتاسر مناطق شرق اروپا را تبدیل به مناطق اسلوانشین کردند. هر چند که محدوده‌هایی نظیر مجارستان و رومانی فعلی به دلایل ناحیه‌ای و برخورد‌های محلی از حیطه مهاجرت‌های اسلاوها مبرا ماند و هم‌اکنون نیز مشاهده می‌کنیم که این دو محدوده در قالب دو کشور اروپای شرقی، نژادی غیر اسلاو دارند؛ نکته‌ای که از لحاظ جغرافیایی و اتنوگرافیک قابل توجه و بحث است (فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ۱۳۷۱، شماره ۲۶).^۱

ورود مسیحیت و اسلام

ورود مسیحیت به قرن ۹ میلادی می‌رسد که میسیونرهای مذهبی از یونان و رم به سوی بالکان عازم شدند و بدین ترتیب مسیحیت در میان اسلاوهای بالکان شامل یوگسلاوی رواج یافت. به دنبال آن نیز روندی وسیع‌تر یافت و تا لهستان فعلی و حواشی رودخانه ویستوله و کوهپایه‌های رشته کوه آرال به سوی شرق گسترده شد. گرایش به مسیحیت بین ساکنان بالکان، در مرحله ابتدایی در جهت یکپارچه کردن فرهنگ، دارای ارزش‌های اولیه خود بود ولی به تدریج با توجه به شکل گرفتن گرایش‌ها و شاخه‌های دیگری که از مسیحیت در اروپای مرکزی و غربی در جریان سال‌های بعد رخ داد، بالکان را نیز که از لحاظ مکانی در جوار کشورهای مسیحی طرفدار کلیسای یونان بود، متأثر ساخت و به دنبال اولین آثار ورود میلغان کاتولیک به بالکان مشاهده شد. ورود افراد فوق طبعاً به نواحی درونی این شبه‌جزیره با توجه به رسوخ و نفوذ شدید کلیسای یونان چندان موفقیت‌آمیز نبود ولی دو منطقه کرواسی و

۱- در فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۲۶، ۱۳۷۱ نگارنده به‌طور مشروح به‌رود عمومی شکل‌گیری یوگسلاوی همراه با بیان ویژگی‌های اقتصادی و طبیعی اشاره نموده است. یادآور می‌شود که نقش عوامل طبیعی در سه قرن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ و نقش عوامل اقتصادی در قرن بیستم در شکل بخشیدن به نظم و ژئوپلیتیک بالکان و بخصوص یوگسلاوی سابق نقش داشته است که به هر حال در مقاله مذکور به این نکات اشاره نموده‌ایم.

اسلوونی را که در واقع نزدیک‌ترین موقعیت را نسبت به سرزمین‌های کاتولیک‌نشین داشتند، در واقع از اردوگاه جوامع مسیحی ارتدکس یا همان طرفداران کلیسای یونان خارج نمودند و اولین هسته‌ها برای جدایی مذهبی بین ساکنان سرزمین حاشیه دریای آدریاتیک یا همان یوگسلاوی سابق شکل گرفت. طرح مسایل مربوط به مسیحیت و اصول عقاید و ایدئولوژی‌ها با توجه به علایق و تضادهایی که وجود داشت، بر پیچیدگی اوضاع افزود و بافت مذهبی بالکان شروع به نضج گرفتن نمود تا به صورت امروزی خود درآمد.

ریشه منازعات کوزوو بحران قرن جدید

موضوع کوزوو یا آخرین مسأله بالکان آغازی دارد که به ۱۸۱۵ میلادی برمی‌گردد (Lemondé, 1999) و (نقشه شماره ۱). در این مقطع زمانی بالکان بین دو امپراتوری عثمانی و هابسبورگ^۱ تقسیم شده بود. سراسر جنوب و جنوب شرق شبه‌جزیره در اختیار نیروهای عثمانی بود و شمال و شمال غرب را امپراتوری هابسبورگ در اختیار داشت. شرایط گستردگی تسلط این دو امپراتوری به‌گونه‌ای بود که هیچ وحدت قومی، ایدئولوژیک و یا طبیعی آن‌ها را از همدیگر جدا نمی‌کرد و گروه‌های جمعیتی و قومی به صورتی پراکنده در دو سوی مرزهای تحمیلی این دو قدرت پراکنده شده بودند به این ترتیب بخشی از صرب‌ها در درون امپراتوری عثمانی مستقر شدند و بخشی دیگر نیز در محدوده قلمرو امپراتوری هابسبورگ جای گرفتند. همین حالت نیز برای کرواتها، مجارها، آلبانیایی‌ها و مقدونیه‌ای‌ها نیز مطرح گردید. اسلاوهای مستقر در این شبه‌جزیره هم که بعد از اسلامی شدن مناطق خود از سوی عثمانی‌ها به عنوان یک گروه قومی قابل توجه مشخص شدند و از قرن هفدهم مسلمان شدند، سرنوشت دیگر گروه‌های قومی را پیدا نمودند (نقشه شماره ۲).

این دو امپراتوری به ایجاد مرزهای تحمیلی اکتفا نکردند و جوامع دیگری را نیز به بالکان روانه ساختند. مجارها انبوه‌تر به سوی بالکان آورده شدند و در ویودینا^۲ اسکان یافتند. (ویودینا در جوار مرز مجارستان کنونی قرار دارد و بخشی از سرزمین یوگسلاوی محسوب می‌گردد و جمعیت آن در حدود ۹۰ درصد مجاری تبار هستند). چکها نیز وارد بالکان گردیدند و در شمال شرق کرواسی فعلی جای گرفتند. جمعی از ترکهای سرزمین اصلی عثمانی یعنی ترکیه فعلی هم به این قسمت منتقل گردیدند و در آخرین مراحل گروه‌های ایتالیایی زبان نیز به دلایل اقتصادی و تجاری به سواحل

1 Hapsburg

2 Vojvodina

آدریاتیک بالکان آمدند. این انتقال جوامع گاه به صورت اختیاری و مهاجرت هم بوده است که شاید بتوان به ورود ایتالیایی تباران به عنوان یک نمونه بارز اشاره نمود. در میان قراردادهای و گفتگوها، عهدنامه ورسای نقش زیادی در شکل دادن به نقشه بالکان داشت. بر اساس این عهدنامه مرززدایی شخصی در جنوب بالکان صورت پذیرفت. در شمال نیز منجر به حذف امپراتوری اتریش - مجارستان گردید. یوگسلاوی و رومانی نیز اولین مراحل تشکیل دولت‌های خود را آغاز نمودند و در این مرحله بود که وی‌ودینا به صربیا پیوست، ترانسیلوانی، پانات (در متون فارسی پانات گفته می‌شود که درست آن همان پانات است) و بوکوفین در درون رومانی جای گرفتند و یوگسلاوی نیز متشکل از سه محدوده بوسنیا، کرواسی و اسلوونی، دوره نوینی از ژئوپلیتیک را آغاز نمود. در مورد کشور آلبانی نیز باید به نتایج جنگ جهانی اول بنگریم که در نتیجه منازعات دو قدرت اتریش و حکومت صربیا و به دنبال کشته شدن شاهزاده اتریشی در ساریوو آغاز شد و در واقع بعد از جنگ بود که باز هم تحول در نقشه بالکان صورت پذیرفت و زمینه‌های تشکیل آلبانی نیز فراهم آمد.

به گونه‌ای مشخص ژئوپلیتیک نوین بالکان در نتیجه برخورد عوامل فراوان و حاصل عملکرد چندین نیرو است (نقشه شماره ۳).

۱- گسترش امپراتوری عثمانی و متصرفات آن به سوی بالکان. در واقع توسعه امپراتوری عثمانی به سوی بالکان در نتیجه همان عدم تجانس و تعدد قومی بوده که از قبل و به دلیل موقعیت مکانی خاص بالکان میان مدیترانه، اروپای مرکزی و شبه جزیره ایتالیا وجود داشته و ورود عثمانی‌ها به آن دامنه و شدت بیشتری داده است (روزنامه کیهان، ۱۸ مهر ۱۳۷۲، شماره ۱۴۸۸۶).

۲- بروز جنگ جهانی اول و رها شدن اقلیت‌ها و ایجاد فرصت برای تشکیل دولت مورد نظر خود.

۳- شرایط خاص اقتصادی و شیوه‌های معیشت مردمان این قسمت از اروپا که عمدتاً متکی بر کشاورزی و بهره‌وری از زمین بوده است و صنعتی شدن آن، روند عمومی موجود در اروپای اواخر قرن ۱۸ و سراسر قرن ۱۹ و ۲۰ را طی نمود.

۴- فشار حاکم بر این منطقه از سوی قدرت‌های بزرگ اروپای مرکزی که بالکان را به عنوان یک محدوده مناسب برای اعمال قدرت و جنگ طلبی می‌دیدند.

۱- در این مورد نگاه کنید به مقاله بحران بالکان، نوشته نگارنده، مندرج در شماره ۱۴۸۸۶ روزنامه کیهان، ۱۸ مهر ۱۳۷۲، همچنین مقاله مرزها در معرض تحولات سیاسی و اقتصادی، چاپ شده در مجموعه مقالات هفتمین کنگره جغرافیایی ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، تألیف نگارنده.

کوزوو در تاریخ جدید صربستان دارای جایگاه خاصی است. دشت کوزوو در قلب مناطق صرب‌نشین واقع شده و با توجه به مرزهای تحمیلی که به آن‌ها اشاره شده، گروه‌های آلبانیایی تباری که از سرزمین اصلی آلبانیایی‌نشین جدا شده بودند، جمعیت یافت و در سال ۱۹۲۳ که آلبانی شکل گرفت، کوزوو درون پادشاهی صرب، کروات و اسلوانیا واقع گردید. باید به این نکته اشاره شود که قبل از ۱۹۲۳ کشور آلبانی هنوز شکل نگرفته بود و بخشی از امپراتوری عثمانی محسوب می‌گردید (نقشه شماره ۲). دوره حد فاصل ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۸ در درون امپراتوری عظیم تحولاتی صورت گرفت. گروه‌های قومی در محدوده‌های جغرافیایی کوچک و بزرگ، سرزمین‌هایی را شکل دادند و اولین تلاش برای شکل‌گیری مونته‌نگرو صورت پذیرفت (این منطقه در حال حاضر یکی از جمهوری‌های دوگانه کشور یوگسلاوی است). صربها به تلاش برای داشتن محدوده‌های خاص قومی اقدام نمودند و مسلمانان به تدریج به سوی بوسنی روانه شدند. شکست امپراتوری عثمانی منجر به تشکیل اولیه بلغارستان فعلی، رومانی و پادشاهی صربستان شد. جالب است که همچنان بعد از تشکیل حکومت‌های جدید، بوسنی که در غرب پادشاهی صربستان قرار داشت و بسیاری از مناطق شرقی‌تر آن از حیطة قدرت عثمانی خارج شده بود، همچنان تحت تأثیر فرهنگی عثمانی‌ها باقی ماند. به هر حال عدم تجانس ژئوپلیتیک که آمیزه‌ای از مرزهای در حال تغییر و پریچ و خم، با تنوع قومی فراوان و متراکم، مذاهب چندگانه بالکان و بالاخره با تمامی تداخل‌های قومی و جابجایی‌های تحمیلی و اختیاری، خود را به جنگ جهانی دوم می‌رساند. جنگ دوم جهانی این فرصت را به یکی از فرماندهان محلی پادشاهی صربستان می‌دهد که با اشغالگران آلمانی مبارزه‌های فراوان نماید و محبوبیت زیادی هم کسب کند. این فرد که بعدها به نام مارشال تیتو رئیس جمهوری فدراتیو یوگسلاوی شد، باز هم طرح نوینی از تشکیل یک کشور را دنبال نمود و دوره جدیدی را از آمیزش و موزاییک قومی برای بالکان ترسیم کرد. آنچه که تیتو انجام داد، آمیختن جوامع کروات، صرب، مسلمان، آلبانیایی‌تبار، مجارتبار، چک‌تبار و حتی گروه اندکی ایتالیایی‌تبار بود (فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ۱۳۷۱، شماره ۲۶).

تیتو نیز به ایجاد تحول پرداخت. بخشی از کرواتها را به سوی شرق و در محدوده قسمت‌های مسلمان‌نشین منتقل نمود که در حال حاضر فدراسیون مسلمان - کروات کشور بوسنی و هرزگوین (یا هرزگوین در ایران) را تشکیل می‌دهند و بخشی از مجارها را از نواحی کروات‌نشین به سوی وی‌ودینا منتقل کرد و محدوده قومی

مشخصی را در داخل صربستان ایجاد نمود و منطقه مسلمان‌نشین سن‌جاک را در درون صربستان با انتقال مسلمانان پرجمعیت‌تر نمود.

در مورد کوزوو نیز بسیاری از آلبانیایی‌ها که از به حکومت رسیدن انورخوجه در هراس بودند، به سوی کوزوو سرازیر شدند و این محدوده را که در داخل صربستان و در جوار آلبانی قرار داشت، پرجمعیت‌تر نمودند. آلبانیایی‌تبارها به تدریج از قسمت‌های جنوبی صربستان و از مونته‌نگرو در کوزوو جمع شدند، به گونه‌ای که صربهای این محدوده شدیدتر از گذشته در محدودیت قرار گرفتند.

به عبارتی می‌توان گفت کوزوو بازتاب دو عملکرد اساسی است، یکی تمام جریان‌های نظامی و جابجایی قومی بالکان از اوایل قرن ۱۹ تا پایان جنگ جهانی دوم و دیگری تدابیر و سیاست‌های دوران تیتو و تا حدی بعد از تیتو است (نقشه شماره ۴). البته کوزوو را می‌توان در دوران بعد از جنگ سرد نیز مورد توجه قرار داد. کوزوو در دورانی که آلبانی بسته‌ترین کشورهای اروپایی محسوب می‌شد و بلوک‌بندی‌های دوران جنگ سرد وجود داشت، با توجه به جمعیت ۲/۵ میلیون آلبانی‌تبار خود از ابعاد مختلف دارای ارزش بود (Geografski Korizont, 1994: 15). یکی آن‌که همواره برای اهالی کشور آلبانی سرزمین موعود و نقطه رفاه و آزادی محسوب می‌گردید و دیگر آن‌که در مجموعه سرزمین یوگسلاوی به دلیل همجواری با آلبانی و کشورهای یونان و بلغارستان که یکی عضو ناتو بود و دیگری عضو پیمان ورشو به صورت خاص مورد نظر حکومت مرکزی بود. به هر حال تغییرات بعد از جنگ سرد یعنی آغاز دهه ۹۰ میلادی نمی‌توانست کوزوو را شامل نگردد و به دنبال تمامی جداشدنها بود که کوزوو نیز ارزش نوینی پیدا کرد و شاید با توجه به نقش نوین آن بود که حکومت یوگسلاوی جدید (شامل صربستان و مونته‌نگرو) با به حکومت رسیدن میلوشوویچ رییس جمهور یوگسلاوی طرح استقلال داخلی کوزوو را باطل اعلام نمود و همین تصمیم بود که به آرامی منجر به مسایل کوزوو در سال ۱۹۹۹ گردید. میلوشوویچ در طول ده سال بعد از تجزیه یوگسلاوی نقش زیادی در درگیری‌های قومی مناطق صرب‌نشین کرواسی و بوسنی داشت و وعده‌های فراوانی برای کمک به صرب‌های کراینا در کرواسی و صرب‌های بوسنی داد ولی در جنگ‌های بعدی که صورت گرفت از کمک‌های موعود خبری نشد و وعده او نیز در مورد صربستان بزرگ محقق نگردید.

تحول در سرزمین آلبانی نیز که بعد از ۱۹۹۱ آغاز شد، بدون تردید در نقش کوزوو و رفتار سیاسی اهالی کوزوو تأثیراتی داشته است. هر چند نمی‌توان گفت که

تحولات سیاسی کشور آلبانی آن را به سوی شرایط مساعد اقتصادی هدایت نمود ولی این اندیشه را در افکار اهالی کوزوو تحریک کرد که آلبانی می‌تواند سرزمین مناسبی باشد و جدا شدن از یوگسلاوی که دیگر مانند گذشته وسیع و متنوع نیست چندان هم بدون دلیل نباشد. بنابراین تضعیف یوگسلاوی از یک طرف و رهایی آلبانی از سلطه حکومت‌های قبلی، زمینه‌ساز ناآرامی‌های کوزوو نیز می‌تواند قلمداد گردد. در واقع اهالی کوزوو درک کرده بودند که یوگسلاوی نوین قادر نخواهد بود جذب اقتصادی و مزایای گذشته را داشته باشد و می‌توان بدون از دست دادن منافعی در چارچوب سرزمین آلبانی که زبان و فرهنگ مشترک با آنان دارد و به آنان به عنوان یک اقلیت نمی‌نگرد، قرار گیرند و البته این نکته برای سیاستمداران بلغراد کاملاً روشن بود (روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸، شماره ۲۱۶۰۸).

مارشال تیتو خود از اهالی کرواسی بود. بعد از شکست آلمان نازی، بلغراد را که در قسمت صرب‌نشین یوگسلاوی بود و شهر بزرگ صربستان محسوب می‌گردید، پایتخت جمهوری فدراتیو یوگسلاوی نمود و در واقع علاقه خود را به تداخل قومی و عدم ضدیت صربها و کرواتها نشان داد. او برای یکپارچه نمودن یوگسلاوی کرد. شخصیت خاص او و ارزش‌هایی که در جریان جنگ دوم کسب کرده بود، به وی کمک کرد که برای یک دوره تقریباً ۴۵ ساله نمایی از یوگسلاوی یکپارچه نشان دهد.

تیتو به منطقه کوزوو استقلال درونی داد که بر اساس آن استقلال فرهنگی، شامل: آموزش زبان قومی و خودمختاری علمی دانشگاه‌ها و آداب و سنن مردم این محدوده منظور شده بود. این حالت برای اهالی کوزوو رضایت‌بخش به نظر می‌رسید و به عبارتی دوران تیتو آرامترین دوران حیات کوزوو محسوب گردید. تیتو تمامی ناسیونالیست‌های افراطی را از صحنه سیاسی یوگسلاوی خارج ساخت و میلوشوویچ را که یک عضو نسبتاً جوان حزب کمونیست بود، در واقع به صورتی تبعید نموده بود. او کاملاً با افکار میلوشوویچ و چند تن دیگر از ناسیونالیست‌ها که در بوسنی و کرواسی تمایلات افراطی و گاه جدایی‌طلبانه و برتری‌جویانه داشتند، آشنا بود و هیچ فرصتی برای فعالیت به آن‌ها نداد (فرانیو توچمان در کرواسی و علیا عزت بگوویچ در بوسنی و هرسگوین).^۱

مرگ تیتو در سال ۱۹۸۱ این فرصت را به میلوشوویچ داد که دوباره و به تدریج وارد سیاست شدند و در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که کم‌کم در این سو و آن سوی یوگسلاوی ناسیونالیست‌های محلی شروع به اقدام و بیان افکار خود نمودند و بالاخره

۱- در ایران علیا عزت بگوویچ به اشتباه علی عزت بگوویچ و هرسگوین نیز هرزگوین تلفظ می‌شود.

در سال ۱۹۹۱ جمهوری‌های پنجگانه یوگسلاوی شکل گرفت و به دنبال آن نیز جمعیت نسبتاً فراوان کوزوو، شروع به ناآرامی و مخالفت با سیاست‌های بلگراد نمودند (نقشه شماره ۵).

به این نکته نیز باید اشاره نمود که به قدرت رسیدن افراد با گرایش‌ها و زمینه‌های فکری خاص بر روند سیاست‌ها و مسیر تحولات بالکان اثر فراوان گذاشته است. این حالت تقریباً در تمامی کشورهای بالکان مشاهده می‌شود. بهترین حالت را هم می‌توان در مورد یوگسلاوی مشاهده نمود که میلوشوویچ و دیدگاه‌های خاص او یوگسلاوی را به مسیری بسیار متفاوت از آنچه که معمولاً در اروپا می‌توان دید، کشانده است. در واقع با ورود به دومین دهه عمر ژئوپلیتیک نوین بالکان و قرن بیست و یکم، ما شاهد اوضاع نوینی در بالکان هستیم. انتخاب استپان میسیچ به جای توجمان در کرواسی و انتخابات یوگسلاوی در پاییز سال ۲۰۰۰، نشان‌دهنده ورود افکار جدید و احتمال تحول در ارزش‌های حاکم بر کشورهای باقی‌مانده از تجزیه یوگسلاوی است. در شرایط مربوط به دهه دوم تکیه بر روی نزدیک شدن به اروپا و فاصله گرفتن از شرایط سیاسی بسته حاکم در دهه اول استقلال است.

سرانجام این که مناطق قومی در دوره بعد از جنگ سرد در واقع به‌عنوان ابزاری برای اعمال سیاست‌های مربوط به این دوره در نظر گرفته شده است. در این دوره نظامی‌گری مستقیم جای خود را به بگومگوهای قومی و اختلافات اقوام با حکومت‌های مرکزی و ملل مجاور داده است. به این ترتیب می‌توان انتظار داشت که باز هم اوضاع و احوال کوزوو در دیگر نقاط جهان تکرار شود. وجود رهبرانی نظیر میلوشوویچ بهترین زمینه‌ها را برای اعمال برنامه‌های سیاسی مورد نظر فراهم می‌سازد و همان‌گونه که گفته شد دومین دهه، دوره بازنگری در مسایل دوران دهساله اول است.

تحول در مرزها و تشکیل محدوده‌های خودمختار

تکامل ژئوپلیتیک بالکان ایجاب می‌نمود که گستره‌های وسیع جای خود را به واحدهای کوچکتر سیاسی دهند و در این مسیر اصولاً سرزمین‌های اسلاونشین که به آن‌ها اشاره کردیم هر کدام تبدیل به حکومت‌های مجزا با ساختارهای منحصر و ناحیه‌ای خود شوند. در این میان، آنچه که بیش از هر نکته دیگر مطرح است، ظهور مناطق خودمختار است که از لحاظ تعداد و خصوصیات قومی و رابطه با حکومت حاکم در بالکان قابل ملاحظه است.

دو عامل قومی و مذهبی مهمترین عوامل زمینه‌ساز این واحدهای قومی هستند که در مقیاس وسعت و جمعیت کشورهای حوضه بالکان متعدد و متنوعند. کوزوو، وی‌ودینا، سن‌جاک، پنا، بوکوفین و ترنس سیلوانی (در ایران به صورت ترنسیلوانی گفته می‌شود) همه در حال حاضر از بقایای سنت تعدد مناطق خودمختار است و دولت‌های مرکزی هم چاره‌ای جز داشتن این گونه مناطق برای اداره و آرامش آن‌ها نداشتند. در سرزمین‌های حاشیه جنوبی بالکان تحولات بعدی در دو بعد اجتماعی و ژئوپلیتیک صورت گرفت؛ بدین ترتیب که یوگسلاوی که ما می‌شناسیم در میان حکومت‌های اروپای مرکزی «امپراتوری هابسبورگ اطریش»^۱، حکومت ونیز و حکومت‌های عثمانی قرار گرفت و خود نیز از درون به‌دنبال یافتن ارزش‌های جدید ناحیه‌ای - محلی به بافتی قومی - فرهنگی مبدل شد (*Politica expresa, Beograd march 1990*).

حکومت‌های همسایه این محدوده محاصره شده بارها مورد حمله و اشغال همسایگان خود قرار گرفت و در این میان فقط «جمهوری شهری دبرونیک»^۲ بود که بنا به شرایط طبیعی و تا حدی قدرت تجاری که داشت استقلال خود را در جریان چندین قرن حفظ کرد و در این مسیر موقعیت خاص تاریخی را از آن خود ساخت (و اکنون از بزرگ‌ترین شهرهای توریست‌پذیر در حاشیه جنوبی آدریاتیک به حساب می‌آید). آنچه که یوگسلاوی سابق را از دیگر نقاط اروپا متمایز ساخت و بعدها نیز زمینه‌هایی را در آن فراهم آورد به شرح زیر است:

الف- موقعیت خاص شبه‌جزیره بالکان در مقابل سه مرکز تمدن: مشرق زمین (متأثر از تمدن عثمانی)، اروپای مرکزی (متأثر از فرهنگ باروک) و اروپای جنوبی (متأثر از فرهنگ یونان).

ب- ورود مهاجران در دوره‌های مختلف تاریخی به سرزمین یوگسلاوی سابق از محدوده‌های مجاور (نظیر مهاجرت مجارها، ژرمن‌ها، آلبانیایی‌ها، ایتالیایی‌ها و ترکها و رومانیایی‌ها).

ج- قرار گرفتن بین دو قطب اساسی از شاخه‌های مسیحیت یعنی ارتدکسیسم یونان و کاتولیکسیسم اروپای مرکزی (مجموعه مقالات هفتمین کنگره، *جغرافیای ایران*، ۱۳۷۴).

د- توجه دیرینه ساکنان اروپای مرکزی برای رسیدن به آب‌های آزاد و در نتیجه تاخت و تاز و توجه، بخصوص به مسایل بالکان و سرزمین جنوبی خود یعنی یوگسلاوی.

1 Hapsburg Austria

2 City - Republic Dubrovnik

تنها نقطه‌ای که توسط عثمانیها که بر تمامی محدوده‌های پیرامونی دوبرونیک تسلط داشتند، تسخیر نشد همین شهر بود که به همین دلیل به آن جمهوری دوبرونیک می‌گفتند که فقط شامل یک شهر بوده است.

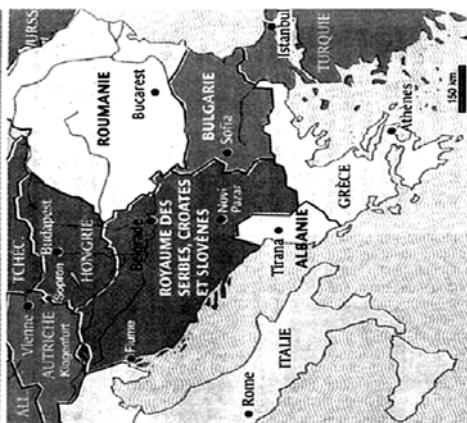
هـ- روابط هر یک از جوامع پراکنده در یوگسلاوی با کشورهای همسایه خود و ایجاد زمینه‌های تدریجی برای جدایی آن‌ها از یکدیگر و از گذشته مشترک خود که همین امر باعث شد برای مثال اقوام اسلاو و کروات بیشتر به اروپای مرکزی و صربها به مسایل و ارزش‌های حاکم بر یونان تمایل و توجه داشته باشند.

نتیجه

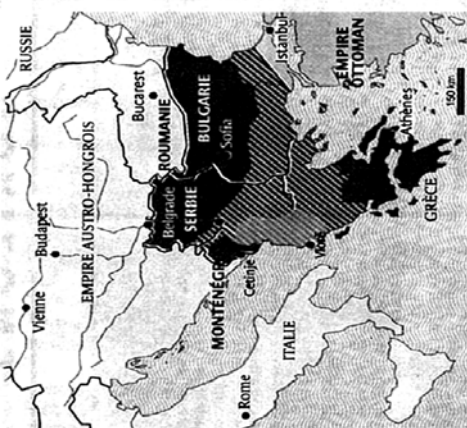
ویژگی‌های جغرافیای سیاسی بالکان یک نکته را مشخص نمود و آن نقش اقوام در شکل دادن به نقشه نوین جهان بعد از جنگ سرد است. در واقع اگر به زمینه‌های شکل‌گیری نقشه جهانی که در جریان دهه نود میلادی و درست قبل از ورود به قرن بیست و یکم بتدریج شکل گرفت، توجه داشته باشیم، به این نکته می‌رسیم که در عین حال که جهانی شدن ارزش‌ها مطرح می‌شود، روند ناحیه‌گرایی و تشکل خرده‌اقوام در غالب خرده نواحی نیز تقویت می‌گردد و این جریان دقیقاً در اروپای شرقی بعد از ۱۹۹۱ و بویژه بالکان قابل مشاهده است. واقعیت‌های اقتصادی هر چند هم پرتوان باشند، ظاهراً نمی‌توانند ارزش‌ها و تمایلات قومی را حتی در اوایل قرن بیست و یکم دچار تزلزل نمایند. گاه مذاهب هم در مواردی خودنمایی می‌کنند. در مورد بالکان هر چند مذهب به صورتی آرام در دوره‌ای از تاریخ بالکان باعث جدا شدن مرزها و اقوام نشد ولی بعد از زمینه‌سازی سیاسی و آماده شدن خرده نواحی سیاسی، عاملی مؤثر در تشدید و تثبیت محدوده‌های نوین شد. البته این شرایط منحصر به بالکان نیست و در ایرلند شمالی و تا حدی باسک (بین اسپانیا و فرانسه) نیز مشاهده می‌شود. در واقع همین عوامل، اروپا را در راه رسیدن به یک اروپای پرتوان اقتصادی و متحد دچار بحران و گاه درگیری‌های نظامی نموده است.

کنار رفتن افراد ناسیونالیست از جمله میلووشویچ این امید را می‌داد که شرایط قومی و تنش‌های خشونت‌آمیز کوزوو، روند مثبتی را طی نماید، ولی باز هم مشاهده شد که جانشینان وی در صربیا و گروه‌هایی که در کوزوو بعد از دخالت ناتو بر روی کار آمدند، توانستند در تصمیم‌گیری‌های خود فشارها و ویژگی‌های قومی را به‌طور صددرصد نادیده بگیرند. حضور نیروهای حافظ صلح در کوزوو بر این اصل استوار است که با گذشت زمان و استقرار طولانی در کوزوو بتوان تا آنجا که ممکن است از شدت تفکرات قومی و جدایی‌طلبانه جلوگیری نمود و البته هنوز بسیار زود است که بتوان گفت آیا گذشت زمان می‌تواند در جهت مرززدایی و حذف قومیت‌ها گام بردارد؟

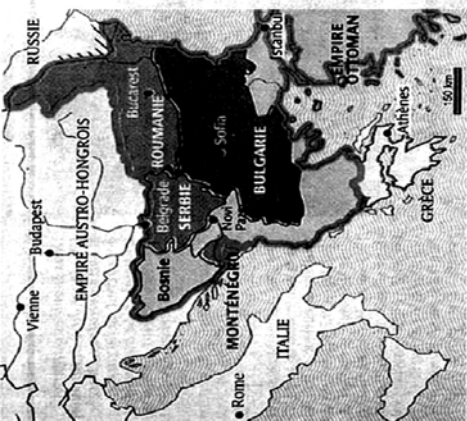
نقشه شماره ۱: اضمحلال تسلط امپراتوری عثمانی در منطقه بالکان و شکل گیری حکومت های محلی

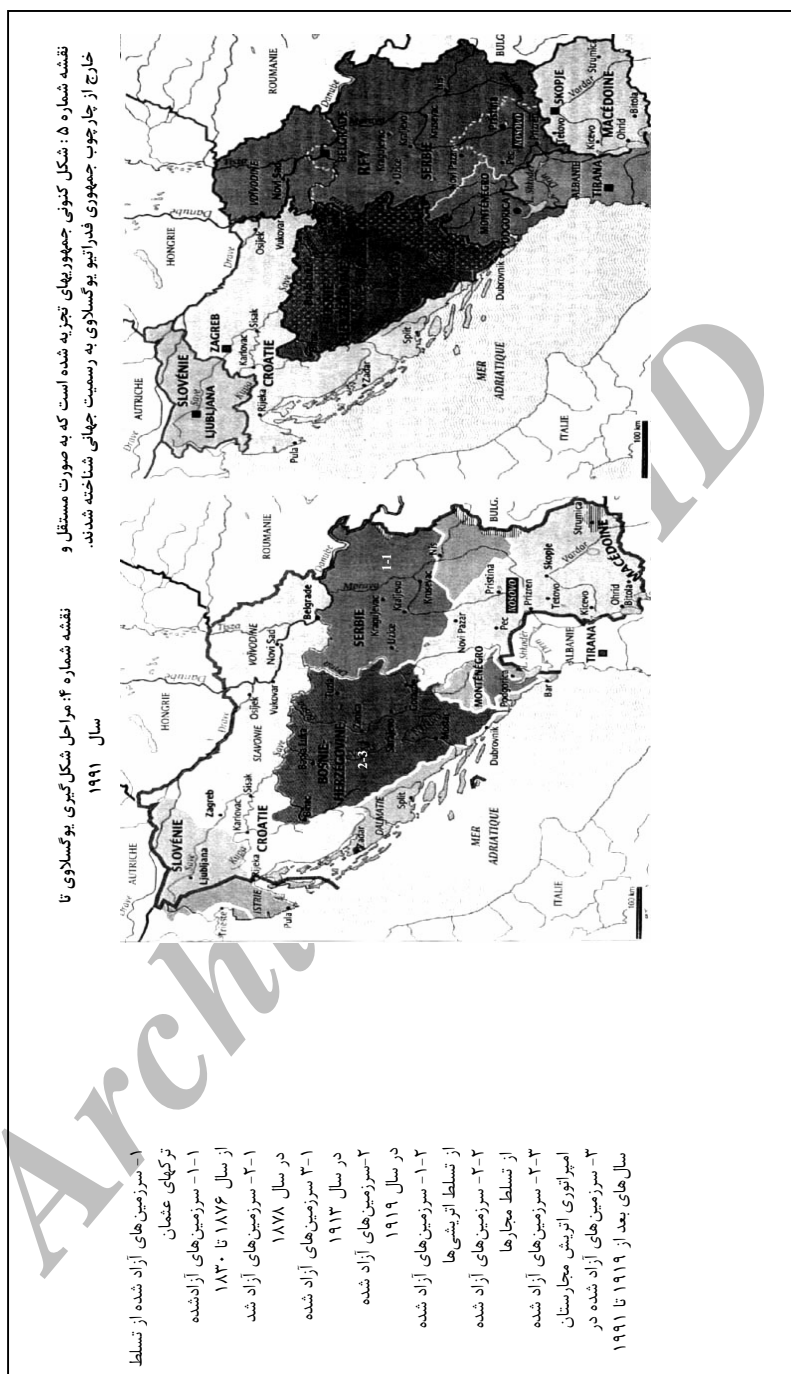


نقشه شماره ۲: حکومت های محلی در سال ۱۹۱۳ پس از پایان اولین جنگ بالکان



نقشه شماره ۳: شکل گیری کشورهای جدید در سال ۱۹۱۳ از جمله آنها پادشاهی متشکل از صربیا، کرواسی و اسلوونی است.





منابع و مآخذ:

- ۱- رحمانی، بیژن: یوگسلاوی، کشوری با ویژگی‌های طبیعی و انسانی منحصر، تحقیقات جغرافیایی، شماره مسلسل ۲۶، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- ۲- روزنامه اطلاعات، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۸، شماره ۲۱۶۰۸.
- ۳- روزنامه کیهان، ۱۸ مهر ۱۳۷۲، شماره ۱۴۸۸۶، مقاله بازتاب یک ژئوپلیتیک نامناسب، بیژن رحمانی.
- ۴- مجموعه مقالات هفتمین کنگره جغرافیایی ایران، مؤسسه جغرافیا، دانشگاه تهران، جلد دوم، ۱۳۷۴، مقاله مرزها در معرض تحولات سیاسی و اقتصادی، بیژن رحمانی.
- 5- *Geografski Horizont, Broj 1, Godina XL, Zagreb, 1994*
(این کتاب در جمهوری کرواسی چاپ می‌شود)
- 6- *Le monde, 31 mars, 1999.*
- 7- *Politica expressa, Beograd, March 1990.*
(این نشریه در یوگسلاوی چاپ می‌شود.)

منابع غیر مستقیم

- ۱- عزتی، عزت‌الله: ژئواستراتژی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲- عزتی، عزت‌الله: ژئوپلیتیک و قرن بیست و یکم، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۰.
- ۳- جعفری، احمد: کتاب سبز جمهوری مقدونیه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷.
- ۴- مجله *Ecpmp, ost*، ۲۵ آگوست ۱۹۸۰.
- ۵- مویر، ریچارد: درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران، ۱۳۷۹.
- 6- *Economist Magazine, 25 Aug., 1980.*